

تعامل تأویل با تفسیر

گفت‌وگو با تقی رحمانی - بخش سوم

چشم‌انداز ایران، گفت‌وگویی با آقای تقی رحمانی با عنوان‌های "گسست از دیالکتیک تا هرمنوتیک" (شماره ۴۰) و "هرمنوتیک مدرن؛ برآمدن از متون به زندگی" (شماره ۴۱) داشته است. به نظر می‌رسد تلاش رحمانی در این دو گفت‌وگو این بوده است که نشان دهد: "هدف از بحث هرمنوتیک رسیدن به تأویل است." و به سخن دیگر "هرمنوتیک بهانه‌ای است برای شناختن تأویل در فرهنگ خودمان."

وی در گفت‌وگوی شماره پیشین، سیر هرمنوتیک و تنوع آن را در غرب نشان داد و این که معمولاً یک تفکر، وجوه مختلفی دارد که در یک جامعه زنده خود را نشان می‌دهد؛ برای نمونه از فلسفه هرمنوتیکی تا هرمنوتیک فلسفی، از هرش با دستیابی به نیت مولف تا گادامر - در کتاب حقیقت و روش - با عدم دستیابی به نیت مولف، از نگاه متن محور تا هرمنوتیک مدرن خواننده محور.

رحمانی نشان داد که متناسب با تغییرات تفکر و حتی پارادایم‌های فکری و بویژه بعد از محدودیت‌های عقل خودبنیاد با گرایش کانتی، هرمنوتیک قدم به قدم وارد میدان شد و به نوبه خود دچار تحول و تنوع گردید؛ که در این راستا از آرای شلایر ماخر تا گادامر را بررسی کرد. وی معتقد است جامعه خودمان نیز در گذشته از پویایی، تحول، تنوع و تولید اندیشه برخوردار بوده است. وی در سیر این تحول و تنوع، معتقد است وقتی اندیشه هرمنوتیک از اروپا به امریکا می‌رود، در برخورد با فلسفه پراگماتیسم امریکایی به اندیشه جدیدی تبدیل می‌شود. رحمانی علاوه بر بررسی تحول و تنوع هرمنوتیک در غرب به بررسی هرمنوتیک و تأویل و همچنین تعامل این دو با هم پرداخته است. به باور وی، هر چند که در جامعه ما، هرمنوتیک مطرح شده و واژه تأویل را معادل آن گرفته‌اند، ولی به سنت تأویل در فرهنگ غنی خودمان توجه نشده است، در همین راستا اضافه می‌کند حتی متفکری که بیش از همه روی هرمنوتیک کار کرده معتقد است که فلسفه هرمنوتیک تا تأویل پیش از شلایر ماخر معنی نداشته است. شلایر ماخر برای نخستین بار برای هرمنوتیک، اصولی را

درست کرده است. این متفکر ارجمند تأویل را به شطحیات عرفا محدود کرده و این درحالی است که ایشان اجتهاد فقها در احکام را تأویل می‌دانند. از آنجا که نویسنده محترم "هرمنوتیک، کتاب و سنت" نگاه فلسفی در پس و پشت کارش ندارد، بنابراین بیشتر به هرمنوتیک پرداخته که هر چند تلاش مبارکی است، ولی یک نوع گسست را هم نشان می‌دهد. درحالی که ابوعلی سینا و فارابی و تأویل‌گران بزرگی چون ناصرخسرو قبادیانی و سهروردی در فرهنگ خودمان تحلیل‌گران ماهری بوده‌اند که ایشان می‌توانسته اندیشه آنها را پشتوانه‌ای برای کارش قرار دهد. همچنین کسانی هستند که با فلسفه هگل مأنوس بوده و کار خود را از او شروع می‌کنند، درحالی که فلسفه مشابه با هگل - در عین تفاوت‌هایی - در جامعه خودمان هم وجود دارد. رحمانی تأکید می‌کند که قصد ندارد یک اندیشه را به شکل مصنوعی وارد جامعه کرده و مشابه‌سازی یا ردیابی کند، ولی از آنجا که ملت ایران دارای تمدن طولانی و با هویتی بوده است، بنابراین در برابر هر اندیشه‌ای مقاومت می‌کند - که هم خوب است و هم بد - تا آنجا که آن اندیشه را بتواند با فرهنگ و زبان خود تعامل دهد و توجیه کند. اندیشه اگر نخواهد مد شود، بلکه بخواهد نهادینه و باب شود باید توجیه بومی داشته تا ماندگار شود. در همین راستا، وی معتقد است که ایران جزو ۷-۸ تمدن جهان است و این مقاومت در برابر اندیشه‌ها از ویژگی ایرانیان است. با توجه به این ویژگی ایرانیان است که می‌گوید حتی اگر بخواهیم درباره هرمنوتیک هم کار کنیم، باید بینیم معادل آن را در فرهنگ خودمان داریم یا نه؟ اگر داریم باید به جست‌وجوی آن پرداخته و به تعامل با هرمنوتیک بنشانیم. اینجاست که رحمانی ما را همراه با خود به درون فرهنگ مقاوم این سرزمین برده و نشان می‌دهد که تأویل - چه در اوستا، چه در قرآن، چه در سنت، چه در ادبیات و چه در اجتهاد در احکام - وجود داشته که نقاط مشترکی هم با هرمنوتیک دارد. به نظر وی، همان‌طور که دیالکتیک خودمان را با دیالکتیک غرب به گفت‌وگو نشانیدیم، باید تأویل شرق را نیز با هرمنوتیک به گفت‌وگو بنشانیم. ادعای وی این است که با پشتوانه تاریخی تأویل، می‌توانیم هرمنوتیک را هم در جامعه خودمان هضم کنیم. بدون این پشتوانه فرهنگی - تاریخی، هرمنوتیک به یک مد تبدیل شده و بدون این که باب شود از سکه می‌افتد و لذا تولید اندیشه و استمرار اندیشه از آن نتیجه نمی‌شود. با این دو مقوله است که علت و انگیزه بحث تأویل برای رحمانی مهم جلوه کرده و به آن پرداخته است.

امید است که خوانندگان عزیز چشم‌انداز ایران با این بحث برخورد فعال نمایند.

●● آیا همان گونه که نحله‌های مختلفی در سیر تاریخی در غرب دیده می‌شود، در شرق نیز نحله‌های مختلف تأویل وجود داشته است؟

در کتاب خود "هرمنوتیک غربی، تأویل شرقی" به نقش متدیک اخلاق در هرمنوتیک و تأویل اشاره کرده‌اید و گفته‌اید در دور هرمنوتیکی بین افق متن و خواننده، باید خواننده پابند به اصول اخلاق باشد. ممکن است روش‌مندی این اخلاق را توضیح دهید؟

در این جلسه بنا بود درباره تأویل، مفهوم تأویل، اصول تأویل و منابع آن، سیر تاریخی تأویل در احکام و سیر اجتهادی آن، نسبت تأویل با تفسیر و همچنین تأویل در دیگر علوم صحبت کنید.

● در واقع اگر همه موضوعات مطرح شده را زنجیره‌وار در کنار هم قرار دهیم، قادر خواهیم بود بین تأویل و هرمنوتیک تعاملی برقرار کنیم. اگر به مفهوم، سیر تاریخی و... تأویل بپردازیم، آن‌گاه می‌توان آن را با هرمنوتیک به تعامل نشانده و نقاط مشترک و همچنین تفاوت‌ها را ردیابی کنیم.

تأویل یک واژه عربی است و مفهوم آن به دو معنا آمده است: الف) برگشت به اول که در "اول" (به سکون "واو") نتیجه می‌شود. ب) به معنای فرجام، غایت و عاقبت بر وزن تفعیل آمده است.

به گفته نصر حامد ابوزید، مردم پیش از اسلام با واژه تأویل به معنای تعبیر خواب و رویا آشنا بوده‌اند. تأویل در تمدن ایرانی هم ریشه داشته است، حتی در کتاب گاهان زرتشت و بخش اول اوستا هم می‌توان بحث‌های تأویلی را دید، اگرچه برخی از اندیشمندان و فلاسفه اسلامی از فرهنگ پیش از اسلام هم الهام گرفته‌اند (از جمله سهروردی)، ولی من بر آنم از آنجا که واژه تأویل ۱۷ بار در قرآن آمده، از این منبع الهام بگیرم. حتی برخی از اندیشمندان داستان یونانی "سلامان و ابدال" را گرفتند و تأویل کردند. این کتاب ۱۴ بار پیش و پس از اسلام تأویل شده است. این امر نشان می‌دهد تا وقتی تمدن ایرانی - اسلامی زنده بود و دچار رکود نشده بود، این کتاب تفسیر می‌شده است. ولی بعد از رکود، آخرین بار پروفیسور هانری کربن این کتاب را دوباره تفسیر کرد. پس بحث تأویل در فرهنگ ما (ایرانی - اسلامی) ریشه‌دار بوده است. "هرمس" نیز به یک عبارت اهل یمن بوده و یک پیامبر شرقی است. واژه تأویل هم از شرق به یونان رفته است، گرچه نمی‌خواهم بگویم هر چه خوبان همه دارند ما تنها داریم. من هم قصد دارم به اندیشمندان اسلامی تاسی جسته و از آنجا که باید از یک‌جا شروع کرد قرآن را مبنا گرفته و از همین موضع با فرهنگ یونان و ایران پیش از اسلام به تعامل بنشینم.

دو برداشت از تأویل در قرآن وجود دارد؛ یکی بازگشت به اول و اصل، دیگری عاقبت و فرجام که به بحث تأویل عمق می‌دهد. تأویل در قرآن در جاهای مختلف به کار رفته است؛ در آیه ۳۵ سوره اسرا "احسن تأویلاً" آمده، یعنی نهایت و غایت.

تأویل نسبت به احادیث، یعنی نسبت به چیزهایی که می‌شنویم و حرکتی که در ذهن مان انجام می‌دهیم. تأویل خواب و رویا نیز در قرآن آمده و مهم‌تر از همه تأویل فعل و کار است که در سوره کهف آمده و رفتار عبدالصالح را با موسی و آینده‌نگری وی نشان می‌دهد. تأویل در فرهنگ قرآنی از یک مقوله ذهنی فراتر رفته و کاربرد عینی و عملی هم پیدا می‌کند.

●● به گفته آیت‌الله طالقانی، تأویل هم به معنای بازگشت و هم به معنای بازگرداندن به اصل آمده که می‌تواند خیر و عاقبت هم، از لوازم آن باشد.

● گرچه می‌تواند خیر در آن باشد، ولی به لحاظ روشی، یک بحث نظری در اینجا باز می‌شود. حضرت یوسف(ع) یازده ستاره، ماه و خورشید را رویت می‌کند که به او سجده کردند، اما گاهی بحث عرصه گفت‌وگو و نظری نیست و می‌گوید فلان کار را باید انجام داد که بحث روش و کنشگری مطرح می‌شود. از آنجا که تأویل در روش، متن و کنش هم وارد می‌شود، بنابراین عرصه‌های مختلف تأویل در قرآن از گستردگی فوق‌العاده‌ای برخوردار است که مبنای خوبی برای گفت‌وگو می‌باشد، یعنی از افراد می‌خواهند که به میزان قیمت، جنس و کالا به مردم بدهند و این را بهترین عمل می‌دانند.

●● آیا دو معنای تأویل، یعنی بازگشت به اصل و عاقبت، با همدیگر تناقض ندارند؟

● باید گفت نخست این که در فرهنگ زمانی "دوری" قدیم، دور به معنای تکرار نبوده، بلکه به این معنا بوده است که هر چیز به اصل خویش بازمی‌گردد. "کل شیء یرجع الی اصله". دوم این که در فرهنگ زمانی "طولی" امروز نیز آنچه از اول شروع می‌شود تا به آخر ادامه می‌یابد که باید استمرار و یا ریشه ممتدی داشته باشد، بنابراین تأویل در قرآن، عرصه‌ای را برای ما باز می‌کند که این "استعداد عرصه بازکردن" را در برخی از دانشمندان، عرفا و فقهای خوش‌فکرمان می‌بینیم. اینها توانسته‌اند این عرصه را برای خود باز نمایند.

حال اگر تأویل را از اینجا شروع کنیم و بگوییم تأویل در وهله نخست در مفهوم اصلی خودش به این معنی است، بحث جالبی به وجود می‌آید که به معنی استعداد عرصه بازکردن است.

●● آیا بازگشت به اول و عاقبت، الهام گرفته از اول و آخر و به عبارتی مبدأ و معاد قرآن نیست؟

● شاید، در قرآن ۱۷ بار واژه تأویل به کار رفته، ولی واژه تفسیر فقط یک بار به کار رفته است. ۱۷ بار کاربرد تأویل در قرآن، عرصه‌های مختلف و متنوعی از کنش‌ها را در بر می‌گیرد.

●● درباره مفهوم تأویل تا حدی توضیح دادید، ممکن است اصل تأویل را هم باز کنید؟

● پیش از تفسیر نمی‌توان به تأویل دست یافت. تفسیر از ریشه فَسَّرُ و یا سَفَّرُ به معنای روشن کردن و از سختی بیرون زدن است. ملاحظه می‌کنیم که برای تفسیر، اصولی را باید رعایت کرد؛ "شأن نزول"، "مکی یا مدنی"، "محکم یا متشابه"، "مقید یا مطلق" و... مقیدشدن تفسیر به این ضوابط، یعنی اخلاق متدلوژیک که منظور خوش اخلاق بودن یا وفادار بودن به متن نیست، بلکه منظور دانستن این اصول و ضوابط تفسیر است؛ بنابراین هیچ تأویل‌گری نیست که تفسیر نداند. تفسیر، معنای واژه و متن را نشان می‌دهد، از آنجا که تفسیر مقید به ضوابط خاص است، بنابراین طبیعی است که انسان‌ها به تأویل رو آورند. تأویل، به دنبال علت اصلی، فحوا و اصول بنیادین است. یکی از مشکلات ما در اندیشه دینی، برقراری تعامل بین تأویل و تفسیر است؛ تعامل بین فحوا با معنی یا بین اصل با معنی. زمانی که تفسیر، ترجمه و توضیح ظاهری جواب ندهد - حال به چه علتی، این بحث مفصلی می‌طلبد که چرا تفسیر دیگر راه به فحوا نمی‌برد - آنگاه رویکرد به تأویل آغاز می‌شود. در سیر تأویلی، ضمن آشنایی با پدیده متن و رخدادهای ظاهری پدیده، نیازی در انسان زنده می‌شود که بدانند نیت قانونگذار، مولف، و در مورد قرآن اراده خالق چیست؟

اگر نیت مولف، قانونگذار و یا اراده خداوند، عدالت‌محوری بوده است، در اینجا شکل به نفع محتوا، معنی به نفع فحوا تفسیر می‌شود و به عبارتی معیار توشه‌گیری‌ها باید براساس عدالت استوار باشد، بنابراین باید بین تفسیر و تأویل، تعاملی برقرار شود. در فرهنگ ما، بویژه پس از رکود اندیشه، بسیاری از بینش‌ها به نوعی تأویل می‌باشند، ولی به منظور قطعی نشان دادن، آن را تفسیر می‌نامند. از آنجا که همه قوانین در قرآن نیست، بنابراین مجتهدین عملاً تأویل می‌کنند، قانونگذاران نیز تأویل می‌کنند و خواهان نوعی تغییر لفظ برای رسیدن به فحوا کلام هستند. مقوله مهم "بینشی" است که در پس ذهن تأویل‌گر قرار دارد. تعامل بین تفسیر و تأویل همانا بحث متدیک و اخلاق‌مند تأویل است. تأویل‌گر باید از تفسیر، یعنی زبان‌شناسی، سیر تاریخی لغات و مانند اینها، بدون مرحله‌سوزی عبور کند.

●● شما گفتید که تأویل در واقع بازگشت به اصول بنیادی است. امروزه همه فلاسفه و دانشمندان به یک اصل بنیادین یا بدیهی متعارف اعتقاد دارند که آن را اکسیوم می‌نامند. همه اینها به کمک اصل بنیادی خود تأویل می‌کنند. برای نمونه اصل بنیادین ارسطو، اولیات بدیهیات می‌باشد و معتقد است حتی دو دوتا چهارتا را هم باید به این اصل بازگشت داد تا اعتبار پیدا کند، بنابراین همه تأویل می‌کنند، ولی آیا اصل بنیادین شما با دیگران متفاوت بوده؟ یا این که برتر است؟ و ملاک برتری آن چیست؟

● متن، موضوع یا حتی برای نمونه هستی‌ها را تأویل می‌کنیم؛ یا متنی مانند قرآن. باید دید در قرآن چه چیزی وجود دارد؟ اینجاست که پارادایم‌ها و جهان‌بینی‌ها موثر می‌باشد.

● آیا این همان اصول اساسی و ابدی است که معتقدید در هر متنی وجود دارد و در کتابتان به آن اشاره کرده‌اید؟

● بله، این ادعای "وجود مقوله‌های ابدی یا تفسیرهای پارادایمی" در کتاب "هرمنوتیک غربی، تأویل شرقی" آمده است؛ ولی پست‌مدرن‌ها چنین اعتقادی ندارند. زندگی انسان‌ها در جامعه دارای یک رشته ویژگی‌های کلی است مانند عشق، مرگ، خوردن و خوابیدن که اینها مشترکات بین انسان‌هاست، ولی تأویل و تفسیر از این اصول مشترک متفاوت است. درک ما از جنگ، مشترک است، ولی شدت و حدت آن فرق می‌کند. جنگ با بمب اتمی که همه را نابود می‌کند و جنگ با شمشیر؛ ولی اصل مشترک هر جنگ به برتری‌طلبی انسان‌ها برمی‌گردد. حس برتری‌طلبی را نمی‌توان از انسان‌ها گرفت. گرچه زیبایی متفاوت است، ولی برای همه انسان‌ها مسئله مهمی است.

● آیا وفاداری به متن یعنی پای‌بندی به همان اصول اساسی یا استناد به الفاظی که در متن آمده است؟

● تأویل اخلاق‌مند در همین‌جاست که مطرح می‌شود، هر پارادایم بشری یک متن مرجع دارد که تأویل‌گر نمی‌تواند از آن متن مرجع بالاتر برود و اگر بخواهد این کار را بکند، باید متن مرجع خود را تغییر دهد. برخی این متن مرجع را اوستا می‌گیرند، برخی قرآن و باید این متن مرجع را مبنای کار بگیرند.

اسماعیلیه از متن فراتر رفتند. حسن دوم در قلعه، دو مقوله را مطرح کرد؛ تشکیل قیامت در روی زمین و الغای شریعت یا آداب و رسوم.

الغای شریعت و بی‌توجهی به نوع بشر که همیشه آداب و رسومی دارد موجب بی‌بند و باری و اعمال ناشایست شد. به‌دنبال آن تفسیر متوالی مذهب پیش آمد و خود حسن دوم نیز ترور شد. دوم این‌که تفسیر به بی‌قانونی نیاز ندارد، بلکه به قانون و تحول در آن نیاز دارد. اسماعیلیه از متن فراتر رفتند، اما متن جدید پاسخگویی نیاوردند. یک گرایش افراطی شیعه هم از متن فراتر رفته و بدون ضوابطی "مُرْجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ" سوره الرحمان را ازدواج علی(ع) و فاطمه(س) و "يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّوْءُ وَالْمَرْجَانُ" را حسن(ع) و حسین(ع) می‌داند. برخی عرفا نیز یک واژه قرآن را اشارت خداوند دانسته و از آن تفسیرهای مختلف به عمل آوردند.

لازمه تأویل، تفسیر و سپس تعامل تفسیر و تأویل است تا مبادا به ورطه برداشت‌های افراطی بیفتیم. تأویل از جایی شروع شد که تفسیر به بن‌بست رسید. همان‌طوری که عقل خودبنیاد کانت و عقل ارسطویی به بن‌بست رسید. تأویل می‌خواهد معنا را انسجام دهد و به عمق جدیدی برسد. ابوذر معتقد بود با وجود خمس و زکات باز ممکن است انباشت و تراکم ثروت به‌وجود آید و از این‌رو تأویل می‌کرد، هرچند آن تأویل روشمند نبود و

احکام جدیدی با الهام از قرآن نیاورد. ابوذر می‌توانست به کمک همین آیات قرآن در برابر انباشت ثروت در زمان عثمان مقاومت بیشتری نماید. او می‌توانست به کمک آیه "کی لایکون دوله بین الاغنیاء منکم." (حشر:۷) جامعه را به عدالت بیشتری دعوت کند. باید دید فلسفه خمس و زکات چیست و باید از آن فلسفه برای تداوم تحول به کمک عدالت محوری قرآن در احکام اجتهاد کرد چنانچه در گذشته عمده تأویل‌ها در باب احکام بوده است. باید دید چرا زن صاحب ارث می‌شود؟ اقبال لاهوری می‌گوید فقهای صدر اسلام موفق شدند چند دستگاه فقهی پیشرفته سامان دهند که این دستگاه‌های فقهی - حقوقی یک نوع نوآوری به حساب می‌آمد. اصول فقهی که در تمدن اسلامی، مدون کردند خیلی پیشرفته بود و به عبارتی متصلب نبوده است. به این علت که قانونگذار، به ظاهر بسنده نمی‌کرد. اگر وظیفه و هدف از قانون، برقراری عدالت است، بنابراین در چنین مواردی تأویل لازم می‌آید. وقتی قانون پاسخگوی نیازهای اصیل یک جامعه نیست، با همان دستگاه فکری و جهان‌بینی که داریم می‌توان تحولی ایجاد کرد. ام‌سلمه زن باهوش پیامبر اکرم(ص) بوده و از وی پرسید چرا در قرآن خداوند زنان را مخاطب قرار نداده است؟ پیامبر سکوت می‌کند، ولی وقتی سوره مومنون نازل می‌شود، به ام‌سلمه می‌گوید، زن‌ها در این سوره مخاطب قرار گرفته‌اند. (۱) با توجه به سوره مومنون ملاحظه می‌شود که خداوند در نسبت خودش با انسان‌ها، زن و مرد ندارد. مورد دیگر این‌که مادر مریم نذر کرده بود که پسری به دنیا آورد تا خدمتگزار خانه خدا شود. دختری به دنیا می‌آید و خداوند در برابر نگرانی پدر و مادر مریم می‌فرماید: "لیس الذکر کالانثی"، (نسا:۳۶) یعنی پسر که مثل دختر نمی‌شود. ملاک مقایسه برخلاف عرف و روابط تولید، از نظر خدا دختر می‌شود نه پسر. نمونه دیگر، بلقیس است که ملکه بود. خداوند پادشاهی و سلطنت او را تأیید کرده و می‌گوید او زن عاقلی بود که به مشورت خردمندان گوش می‌داد. در اینجا ملاحظه می‌شود روح پایدار قرآن برابری و عدالت است.

پس از سوره مومنون، آیات ارث نازل می‌شود و به شدت با مخالفت مردان روبه‌رو می‌شود، چرا که در فرهنگ قبیله‌ای، زنان ارث که نمی‌بردند هیچ، بلکه به ارث برده می‌شدند؛ حتی با نصف ارث هم مردان مخالف بودند. اینجاست که باید به روند و روح پایدار قرآن توجه کرد. در صدر اسلام زن‌ها در جنگ به‌عنوان پرستار، ترغیب و تشویق و پشت جبهه شرکت می‌کردند، ولی با‌عنوان جنگجوی غنیمت‌بگیر نبودند. ام‌سلمه از پیامبر می‌پرسد که "چرا زنان نباید جنگجو شده و غنیمت هم بگیرند؟" وی طالب چنین حقی است. آیه‌ای می‌آید که شما اگر تقوا و ایمان را پیشه خود سازید، بهترین کار است. بهتر است در جنگ به نام جنگجو شرکت نکنید. چرا منع صریح شده است؟ عرب برای دو چیز یعنی "شرف" و "ناموس" مرگ را می‌پذیرفته، حال اگر در آن جامعه طبقاتی و قبیله‌ای زن، جنگجو شده و اسیر گشته و به او تجاوز شود، جامعه دچار فروپاشی می‌شد. در این آیه حق دفاع از زن گرفته نشده، بلکه از حق جنگیدن به نیت غنیمت گرفتن منع شده است. روح کلی قرآن و روند آیات در بستر زمان به سمت برابری سیر می‌کند. نمونه دیگر این‌که عبدالله ابی - سرآمد منافقان - با کنیزان هم‌بستر می‌شد و فرزندان آنها را می‌فروخت و کنیزداری به‌عنوان یک شیوه تولید ناپسند رایج بوده است. قرآن آشکارا می‌گوید با کنیزان زنا نکنید و دوم این‌که بچه‌های آنها فرزندان شما هستند. (۲) ملاحظه می‌شود که بدین‌سان سیستم کنیزداری لغو می‌شود و کنیز به صورت زن رسمی درمی‌آید و اضافه می‌کند که اگر مردی، کنیزی را وادار به زنا کند، جرمش بیشتر از زن خواهد شد، چرا که او برده شماس است. ملاحظه می‌شود که روح قرآن به سمت الغای کنیزداری و برده‌داری است، هر چند

فقه رسمی با این روح همخوانی ندارد. در زمان ظهور اسلام، ربا به روشی عمل می‌شد که اغنیا، فقرا را استثمار می‌کردند، فاصله طبقاتی زیاد می‌شد و درآمد حاصله بادآورده و براساس نازکی کار و کلفتی پول بود. این معاملات ربوی به ایجاد سلطه و انحصار قدرت هم می‌انجامد. برای الغای چنین درآمدهای بادآورده‌ای، آیه می‌آید و ربا را محاربه با خداوند می‌داند. آیه خمس پس از جنگ بدر نازل می‌شود تا افسارگسیختگی ناشی از غنایم را به سمت عدالت سوق دهد و مهار کند. ملاحظه می‌شود که بخش بزرگی از تأویل‌ها در روح‌یابی احکام بوده است که امروز نیز شایسته است چنین روندی احیا شود. با پذیرش عدالت‌محوری در قرآن باید احکام در پرتو عدالت تأویل شوند. حال اگر کسی "بینشی" داشته باشد که عدالت را مبتنی بر تبعیض بداند و یا مدینه فاضله را یک جامعه طبقاتی - نژادی یا با برتری قومی بداند، به‌گونه دیگری احکام را تأویل می‌کند. با چنین فردی می‌توانیم به گفت‌وگو بنشینیم و بپرسیم چرا آیه ارث آمد و نظام قبیله‌ای را دگرگون کرد؟ و پرسش‌های مشابه دیگر. با چنین افرادی می‌توان به کمک آیات برخوردی تعالی‌بخش داشت. با انسان‌هایی که پذیرای متن هستند می‌توان براساس اصول کلی مشترک مورد پذیرش گفت‌وگو کرد مانند عشق، دوستی، گذشت و ایثار؛ بنابراین امکان گفت‌وگو با هر نحله‌ای فراهم می‌شود. همان‌طور که در متن گفتیم تأویل منحصر به اجتهاد در احکام نیست، بلکه تأویل کنش‌ها هم هست. تأویل در زندگی، تاریخ و مانند اینها کنش‌ها و مسئولیت‌آفرین است.

●● گفتید دو نوع برخورد داریم: کسانی که متن را قبول دارند و کسانی که آن را پذیرا نیستند. با دسته اول براساس ضوابط و قوانین تفسیری مانند محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص، و با دسته دوم براساس اصول مشترک کلی مانند عشق و دوستی. پرسش اینجاست که نخست، چرا دو نوع برخورد؟ دوم، رابطه ارگانیک این دو برخورد چیست؟ سوم، مفسران، ضوابط سختی برای تفسیر قرآن دارند که باید کم و بیش ۱۸ سال، آن لوازم را یاد گرفته باشید، بنابراین شخصیتی چون ابوذر و یا یک نواندیش دینی که این سیر را نگذرانده، چگونه می‌تواند به تأویل دست یازد؟

● ابوذر برخلاف تفسیری که مرحوم شریعتی از وی دارد، کسی است که با پیامبر بزرگ شده و با قرآن مأنوس بوده و زندگی کرده است؛ به‌گونه‌ای که آیات قرآن در وی نهادینه شده است. سواد، خواندن سیاهی یک متن است، اما می‌شود بی‌سواد بود، ولی فهم و درک تجربی داشت. ابوذر متن را درک و فهم کرده است، ولی از آنجا که پس از مدت زمانی بین ما و متنی فاصله می‌افتد، بنابراین تأویل ضرورت پیدا می‌کند. وقتی چندین قرن از پیدایش یک متن می‌گذرد، من نمی‌توانم خودم تفسیر کنم، بلکه باید به تفسیر دیگری اعتماد کنم تا به تدریج خودم صاحب نظر شوم. همان‌طور که مردم به پیامبر اعتماد می‌کردند. برای نمونه، به تفسیر مرحوم طالقانی مراجعه می‌کنم که این امر گریزناپذیر است. پس از پیدایش متن قرآن، تا مدت‌ها فهم آن ساده بوده است، ولی بعد از فاصله افتادن از فضای نزول، تأویل ضرورت پیدا می‌کند. وقتی درون جامعه بخشی از مردم انباشت تولید و ثروت را به خود منحصر می‌کنند، اینجاست که به روش تأویل باید قوانین جدیدی را روح‌یابی کرد.

به نقل از ابن عباس از پیامبر می‌پرسند "رعد" چیست؟ وی می‌گوید: رعد فرشته‌ای است که با چوب ابرها را می‌راند. جبرئیل و فرشته هر دو نیروی مدبر از سوی خدا هستند، ولی امروزه می‌دانیم که عملکرد ابر، باد و باران تابع قوانینی است. بنابراین بین قول پیامبر و دانش امروزی باید تأویل پارادایمی کرد. برای نمونه جبر و ملک به معنی نیرو است. جبرئیل به معنی نیروی خداست. حال در پارادایم الهام - اسطوره همه‌چیز با تصویر، توضیح داده می‌شود. به همین خاطر نیروی خداوند متصور تصور می‌شود و شکل انسان‌گونه می‌یابد، اما در پارادایم جدید، نیرو با جرم، حجم، وزن و کمیت توضیح داده می‌شود؛ از این رو دیگر تصویرگری دوران اسطوره - الهام جوابگو نیست، اما مسئله نیاز به تبیین دارد؛ این که چگونه ابر و باران ایجاد می‌شود، مشترک است. این اشتراک امکان فهم پارادایم‌های علمی را ممکن می‌کند. اما این که کدام یک درست می‌گویند، به معنای قضاوت بیرون پارادایمی، چندان معقول نیست. اندیشمندان بر مبنای سرمشق‌ها (پارادایم‌ها) وقایع را تبیین می‌کنند، در همین راستا تعامل تفسیر و تأویل، راهگشا می‌شود. اینجاست که رویکرد تأویلی آغاز می‌شود. ممکن است گفته شود چه نیازی به متن است؟ چه اشکالی دارد که هر روز متن جدیدی بنویسیم؟ این کار انسجام اجتماعی را از بین می‌برد. متن مقدس تا زمانی که کارایی داشته و پاسخگو باشد در میان مردم بوده و راهنمای آنان است، این تا زمانی است که پاسخگوست. تمدن مسیحی هم تا وقتی کارایی دارد که وجود دارد. ممکن است متن‌هایی نوشته شود، ولی باید نخست راهنمای عمل باشد، دوم مقبولیت هم پیدا کند. سوم، مورد اعتماد هم قرار بگیرد. با کسی که پذیرای متن است به گونه‌ای صحبت شود، ولی با کسی که متن را نمی‌پذیرد باید با استدلال صحبت کرد. قرآن با مسیحیت برخورد تعالی‌بخش کرده، به طوری که حتی تونی بلر - نخست‌وزیر انگلستان - می‌گوید: قرآن بهتر توانسته مسیحیت را به اصل خود برگرداند تا پروتستان‌ها در رنسانس. (۳) جدا از حرف تونی بلر، قرآن با متون دیگر برخورد اعتلایی دارد، نه این که بگوید کتاب‌هایتان را کنار بگذارید، به عبارتی می‌گوید مسیحی باشید، ولی به گوهر دین تعالی بجویند. گفته تونی بلر در حالی است که فاصله پیدایش اسلام تا لوتر بیش از ۷۰۰ سال است. ملاحظه می‌شود که قرآن نگاه خوبی به تورات و انجیل دارد. در همین راستاست که می‌گوییم تأویل پس از تفسیر است.

●● به نظر می‌رسد اصولاً فلسفه غرب نیز سر و کارش با ظاهر اشیاست و ادعایی درباره آینده‌نگری و یا ژرفاندیشی ندارد.

● مرحوم شهرستانی در کتاب "ملل و نحل" ویژگی‌های تفکر یونانی را حوزه ظاهر می‌داند و این در حالی است که این کتاب در قرن هفتم هجری نوشته شده است. به نظر من تفسیر قرآن وقتی دچار رکود می‌شود که منطق ارسطو کلید فهم آن می‌شود. بنیادگرایان امروزی ظاهر را همان باطن می‌دانند، در حالی که ظاهر عین باطن نیست و در حقیقت بنیادگرایان تأویل نادرست خود را به جای تفسیر ارائه می‌دهند. برای نمونه، برخی از درک‌های اشعریه در گذشته با تکیه به ظاهر آیات رگه‌هایی از بنیادگرایی به معنای امروزی آن داشت. مثلاً سوار بودن خداوند بر عرش را که ما ندیده‌ایم، این نوعی تأویل است، همچنین سوار شدن فرشته بر ابر را ندیده‌ایم در حالی که تأویل خود را عین تفسیر می‌داند، ولی تأویل دیگران را

چون عین ظاهر نیست، قبول ندارد. علت متدیک منجمد شدن بعضی تفسیرها نه نیت مفسر است، بلکه مفسر کلید فهمی را می‌پذیرد و خود را در اختیار ساختار ظاهری اشیا قرار می‌دهد.

پس باید تصریح کرد که تأویل در برابر تفسیر قرار نمی‌گیرد، بلکه مکانیزم منجمد شدن بعضی تفاسیر را نشان می‌دهد و پس از انجماد است که از تأویل‌های خودشان به نام تفسیر دفاع کرده و می‌کنند. به عبارتی می‌توان گفت قرآن همانا تأویل پیام تورات و انجیل است. قرآن و بستر توحیدی آن راه را بر تأویل باز می‌نماید، حتی گاهان راه را برای تأویل پیام زرتشت باز نمود. متنی که در ذات خود پویاست راه را برای تأویل باز می‌کند. خوبی و بدی را همه تمدن‌ها می‌شناسند و لازم نیست حتماً برای خوب بودن مسلمان بود، بلکه برای گفت‌وگوی بین‌الذهانی باید معیار مشترک داشت.

●● درباره تعامل بین تأویل و هرمنوتیک ممکن است صحبت خود را ادامه دهید.

● ما مبانی‌ای داریم که بحث تأویل را همپای بحث هرمنوتیک پیش می‌بریم، ولی هرمنوتیک خیلی پیشرفت کرده، چرا که جامعه غرب خیلی پیشرفته است. با بحران عقل خودبنیاد تأویل آغاز می‌شود که به نوبه خود عقل خودبنیاد را به خود می‌آورد. لذا می‌بینیم از شلایرماخر تا به امروز گفت‌وگوی هرمنوتیک ادامه داشته است. درباره سیر تاریخی تأویل در شرق هم باید گفت تا زمانی که تمدن ایرانی - اسلامی زنده بود، تأویل درست و نادرست انجام می‌شده است. تأویل، بن‌بست تفسیر را در تمدن اسلامی می‌شکند و ایجاد متن خلاق می‌کند، حتی خردگرایی مثل ابن‌رشد می‌گوید اگر بین شرع و عقل تعارضی پیش آمد، شرع را باید با معیارهای عقلی تأویل کرد و ابن‌رشد خود، واژه تأویل را به کار برده است.

●● بنابراین تأویل می‌تواند هم منفی باشد و هم مثبت.

● نصر حامد ابوزید تأویل منفی را تلویح می‌نامد، به معنای پاشیدن رنگ خود به پدیده یا متن و به عبارتی تحمیل دیدگاه خود به پدیده یا متن. به این معنا که پیش‌فرض‌ها و افق خود را بر افق متن حاکم کنید. باید هم افق متن را بشناسیم و هم افق خودمان را، آن‌گاه این دو را با هم تعامل دهیم. اگر این کار را نکنیم مانند حسن دوم می‌شویم که رنگ خود را به متن پاشاند. شناخت افق خود و افق متن، آن‌گاه تعامل باعث می‌شود که دور تأویلی به وجود بیاید که در این دور تأویلی اخلاق متدیک هم حاکم می‌شود.

به نظر من، مثنوی معنوی تأویل خلاق از قرآن است، خود قرآن نیست، بلکه قرائت خاصی از قرآن است. تعامل فردوسی با افسانه‌های کهن، شاهنامه را خلق می‌کند. فردوسی نه تنها افسانه‌ها را از بین نمی‌برد، بلکه آنها را معنی‌دار، متدیک کرده و اثر جدیدی می‌آفریند. تأویل خلاق را باعث می‌شود که متن اصلی نیز زنده بماند، چنانچه تأویل داستان "سلامان و ابدال" توسط شاعران و فیلسوفان هم زنده بودن تأویل‌گر را نشان

می‌دهد و هم زنده کردن متن را. متن وقتی زنده است که در بستر زندگی بازخوانی شود. متن قرآن نیز با تشریفات و آداب و رسوم زنده نمی‌شود، بلکه روحیابی آن نیاز به تأویل دارد. در علوم نیز چنین است. هر چند علوم، پارادایم دارد، اما باز مقوله‌های ابدی برای گفت‌وگو در میان پارادایم‌ها وجود دارد. برای نمونه، ممکن است جهان را در پارادایم نیوتنی و یا پارادایم اینشتینی ببینیم، ولی آیا می‌توان با قرآن هم مانند علوم پارادایمی برخورد کرد؟ قرآن مقوله‌های فراپارادایمی دارد که روی انسان و جامعه تأکید می‌کند و اینها مقوله‌هایی هستند که با تفسیر علوم اجتماعی به کلی عوض نمی‌شوند. قدرت‌طلبی، عشق و جنگ چیزهایی نیستند که با تکنولوژی عوض شوند، گرچه شکل آنها تغییر می‌کند، ولی اصل هرگز عوض نمی‌شود. این مقوله‌های ابدی یا بنیادین در نوع انسان و جامعه را در کتاب "هرمنوتیک غربی و تأویل شرقی" توضیح داده‌ام. متن قرآن و متون بزرگ و گوهر آنها حرف‌هایی برای گفتن دارند. پارادایم‌های علمی می‌آیند و می‌روند، ولی متن قرآن روی اصول بنیادین انسان و جامعه حرف‌های ویژه‌ای دارد. منظور ویژگی‌های انسان و جامعه است که متون را قابل گفت‌وگو می‌کند و حتی برای کسانی که پذیرای متن نباشد، متن قابل پژوهش می‌شود. ویژگی‌های انسان در قرآن عینی است و دست‌گذاشتن روی ویژگی آزادی و اختیار انسان مقوله‌ای است فراپارادایمی.

ما در تمدن اسلامی - ایرانی در آثار عارفان، ادیبان و متفکران یک سیر خلاق از متون را می‌بینیم که تأویل را به کار گرفته‌اند. هر چند در جاهایی تأویل شکل تلویح به خود گرفته است و اغراض خود را به متن حاکم کرده که گریزناپذیر است، چرا که همواره هر اندیشه‌ای در معرض تحریف قرار می‌گیرد، ولی نباید این امر بهانه‌ای شود برای کنارگذاشتن تأویل. برخی از علمای اهل سنت تأویل‌های افراطی برخی شیعیان را بهانه کرده‌اند تا تأویل را رد کنند، در صورتی که خودشان نیز تأویل می‌کنند. نمی‌توان به بهانه حضور خار، باغ گل را فدا کرد یا به بهانه پول تقلبی، نقش پول را انکار کرد. سیر تأویل در تمدن اسلامی، بن‌بست شکن بوده که زنده بودن اندیشمندان و جامعه را می‌رساند.

اخوان‌الصفاء یک مجموعه ۵۲ جلدی از مباحث تئوریک تدوین کرده و تأویل‌هایی انجام داده که برخی از آنها درست است و برخی نادرست. به طوری که تمامی آثار امام محمدغزالی در نقد آثار اسماعیلیه است. اسماعیلیه گرچه تأویل‌های افراطی داشتند، ولی کل جهان اسلام را به پاسخگویی وادار کرده و گفت‌وگویی ایجاد کردند. اسماعیلیه بین فلسفه یونان، فلسفه ایرانی، اندیشه تأویلی هرمتی و فلسفه اسلام تعامل برقرار کردند که بعضی، دستاوردهایشان را التقاط محض نامیدند و برخی، آنها را هم موفق و هم ناموفق دانستند، ولی به نظر من تلاششان اندیشه‌ساز بوده است.

جریان شیعه یک تأویل کنشی از قدرت بوده، یعنی قدرت را در پرتو عدالت می‌دیدند. گرایش کلی شیعه این نبود که خود را از اهل سنت جدا کند، بلکه عدالت‌محوری و ستم‌ستیزی بوده است. هر چند گرایش‌های غیرقابل قبول هم در میان جریان‌های شیعه وجود داشته است. پس نباید از تولید و خلاقیت هراس داشت، بلکه باید از توقف آن نگران بود. تعامل تفسیر و تأویل در فرهنگ ما، مبارک بوده است.

در گفت‌وگوی بعدی تلاش خواهیم کرد با پرداختن به سیر تأویل در فرهنگ ایرانی - اسلامی، عرصه تعامل تفسیر و تأویل، هرمنوتیک و تأویل و رابطه تأویل خلاق را با جامعه خلاق و انسان خلاق نشان دهیم